



بر سر نی زلف رها کرده ای...!

بحثی پیرامون چرایی حضور در مراسم اربعین حسینی چند سالی است که مراسم بزرگداشت اربعین سالار شهیدان امام حسین (ع) به نحوی پر شور و نسبتاً متفاوت با سال های پیشین بر گزار می شود. اقبالی که از سمت جامعه مذهبی اعم از ایران، عراق و... به این مراسم شده است سوالاتی را بر می انگیزاند که قابل تامل است. در این مقاله سعی کردیم با استناد به کتاب تازه منتشر شده «اربعین حسینی، امکان حضور در تاریخی دیگر» اثر استاد بزرگوار اصغر طاهرزاده به تعدادی از این سوالات بپردازیم:

۱. اربعین، سنتی در حال شکوفایی

در حدیثی از امام حسن عسکری (ع) آمده است که ایشان یکی از نشانه های مومن را زیارت اربعین بر شمرده اند.

اما مگر در این زیارت چه وجه تمایزی وجود دارد که آن را از دیگر عبادات و زیارات متمایز می کند؟ کمی به تاریخ نظر می کنیم. شاید سیزدهم محرم بود که خبر شهادت امام حسین به مدینه رسید، امویان تمام خانه های بنی هاشم را در مدینه خراب کرده بودند. یعنی بنی هاشم دیگر باید از صحنه تاریخ پاک شود. «جابر بن عبدالله انصاری» به همراه «عطیه» بدون آن که مرعوب جو امنیتی نظام یزیدی شوند، به سوی کربلا حرکت می کنند تا ثابت کنند که روح ایمانی و وفاداری به امام حسین جو امنیتی را به چیزی نمی گیرد و شامل مرور زمان هم نمی شود، چیزی که یزیدیان نمی فهمیدند این که شخصیت جابر بن عبدالله انصاری برای ما بسیار ارزشمند است و با توجه به او سنت اربعین را عزیز می داریم، به جهت کار بزرگی است که او کرده است و از طریق این سنت همیشه شیعیان از برکات اربعین بهره مند شده اند.

شما فراموش نکنید که پس از واقعه ی عاشورا در کنار آن تبلیغاتی که امام را به عنوان یک خارجی معرفی کردند، چنان اربعایی در کشور حاکم نمودند که کسی جرأت یاد امام حسین را هم نداشت تا از این طریق برای همیشه سنت حسین و سنت محمد از صحنه ی خاطره ها و سینه ها محو شود و یزیدیان



به راحتی بتوانند خود را تبلیغ کنند. در این صورت است که معلوم می شود در چنین شرایطی، احیای اربعین حسین چقدر کارساز بوده است. حال در دوره ای زندگی می کنیم که ستم حاکمان، مظلومان را به ستوه آورده است و دادخواهی که آنها را این ستم نجات دهد نمی یابند. اما انسان هایی که ظاهر کاخ ها خیره شان نکرده است و به درون معنوی خود خیره شده اند و راه رجوع به عالم غیب و معنویت برایشان باز شده، چگونه می توانند به امام معصوم که مظهر حقایق است نظر ندوزند و تبلیغات دنیاگرایان، دل آنها را از جایگاه اصیل خود برکنند؟ شیعه برای غلبه بر این سرگردانی که او را فراگرفته و دچار کثرتش کرده است، به گذشته تاریخی خود نظر می اندازد و گذشته ی چند صدساله ی سرگردانی خود را بازخوانی می کند تا سال های غفلت خود از حقیقت را جبران کند.

بر سر نی زلف رها کرده ای...!

در اربعین هدفی واحد و قدسی در نگاه جمعیتی بزرگ به وجود می آید و این وحدت در هدف، دست و دل آنها را در جهت رسیدن به آن یکی می کند که باعث به وجود آمدن فداکاری و از خودگذشتگی های عمیقی می گردد. حرکات این مردم عکس العمل آن تحقیر است که مستکبرین عالم بر او و بر باورهای او اعمال کردند. و امروز به صورتی که ملاحظه می فرمایید آن عکس العمل به صحنه آمده، آن هم مبارزه ای با ادبیات مبارزه ی منفی، نه با ادبیات روشن فکرانه؛ مبارزه ای مانند مبارزه ای که ملت ما در انقلاب مشروطه انجام دادند. ما در انقلاب مشروطه عکس العمل تحقیری را که توسط سلاطین قاجار به ما تحمیل می شد، به آن صورت نشان دادیم و این مردم عادی بودند که در آن زمان به راهنمایی علماء انقلاب کردند. اگر از آنها از انگیزه ی کارشان سؤال می کردید نمی توانستند با الفاظ روشن فکرانه با شما سخن بگویند و عموماً از آنها می شنیدید که می گفتند: چون علماء دستور داده اند، به میدان آمده اند ولی پشت این کلمات ایده عبور از تحقیر سلسله ی اشرافی قاجار قرار داشت. اگر از این زوار که سیل آسا در حال حرکت اند بپرسید با چه انگیزه ای این حرکت را شروع کردید ممکن است از واژه های مشهور استفاده کنند که مثلاً می خواهیم به زیارت برویم، درست هم می گویند ولی در باطن این

۲. تسلط کیفیت بر کمیت:

اگر از افرادی که قبلاً در این سفر شرکت کرده اند، از کیفیت سفرشان بپرسیم، حتماً از سختی راه و مشکلاتی که برایشان در خلال این سفر پیش آمده داستان های زیادی برای شما خواهند داشت. اما بدون استثنا همه می گویند که اگر بار دیگر هم توفیق نصیبشان شود، این سفر را از دست نخواهند داد. به عبارت دیگر می بینیم ملاک هایی که

سخن ها و در باطن این زیارت، نظر به نوعی از زندگی معنوی دارند که می خواهند آن نوع زندگی را به تاریخ خود برگردانند. این یک بحث اساسی است که متوجه باشیم گاهی بار تاریخی واژه ها بیشتر از معنایی است که ظاهر آن واژه ها نشان می دهند، مثل همین حرکت تاریخی مردمی که در حال پیاده روی به سوی کربلا هستند. بار تاریخی این کار، احساسی است که می رود تا سرنوشت این

ملت را شکل دهد و در اثر آن کار، تمدنی مناسب این روح و روحیه ظهور کند. باز تکرار می کنم، همیشه تمدن ها به همین شکل ظهور می کرده اند که روحی ماورای تصمیمات جزئی، مردم را حرکت داده است و به یک معنا خدا همیشه به همین شکل اراده خود را در تاریخ به صحنه آورده است، هر چند ما هنوز واژه های مناسب این حرکت را در زبان خود خلق نکرده ایم. از طرفی، واژه ها، تاریخ گذشته، ظرفیت نمایانند روح این حرکت را ندارند.

همیشه هر وقت تمدنی به صحنه تاریخ آمده همین طور بوده که دست ها و دل های آن ملت در کنار هم قرار می گرفته و همه به هدفی

واحد اشاره می کردند و به سوی آن هدف جلو می رفتند. آن هم به سوی یک هدف متعالی و گرنه آن چنان پیوندی که منجر به یک تمدن شود به میان نمی آید. حال نشانه هایی از این تمنای بازبایی هویت و معرفت در امت اسلامی به وجود آمده که خود را در مراسم اربعین نشان می دهد و به فضل خداوند طلیعه تغییری مبارک در شرایط انسان ها خواهد بود. و این امید بزرگی را به میان آورده، امیدی که اگر از انگیزه های قدسی و الهی عدول نشود، واقعا به نتیجه می رسد زیرا انگیزه ی اصلی این حرکت، ایجاد عالمی است که خدا در مناسبات بشری حرف اول و آخر را بزند. ما در تاریخی که حرکت اربعینی مردم به صحنه آورده هستیم. حالا اگر جایگاه تاریخی این حرکت را بشناسیم این تاریخ، از آن ما می شود مثل سنت های جاری در هستی که در آن هستیم و تنها با آگاهی نسبت به این سنت هاست که این سنت ها از آن ما می شود و امکانات آن سنت ها برای ما معلوم می گردد.





امر فراهم شده است. نگاهی که می کوشد شرایطی مشابه احادیث آخرالزمانی را طبق میل خود!!! ساخته و در مراسمی شبیه اربعین پیاده سازی کند و به اندازه خود در گشایش کار فرج نقش آفرینی کند. باید توجه داشت که اگرچه نفس برپایی این گونه مراسمات خود نشانگر تغییر در حال مردمان و وجود تمنایی است که افقی برتر را طلب می کند، اما کار بسیار دشوار بوده و صرفاً به اراده آنان انجام نخواهد گرفت.

زندگی را تجربه کنند و ارزش های به وجود آمده در این شرایط را به جوامع خود نیز تسری دهند.

۳. آفات راه

البته از این نکته نباید غفلت کرد که هر حرکت بزرگی در بطن خود آفات بزرگی را نیز حمل می کند. یکی از آفات خطرناکی که مراسم اربعین و تفکر به وجود آمده توسط آن در مردم را تهدید می کند، ساده انگاشتن مسئله تغییر تمدنی و نگاهی است که می پندارد با صرف برپایی این گونه مراسم گویی کار ظهور به اتمام رسیده و به همین راحتی مقدمات

در دیگر سفرها برای این افراد وجود دارد در این سفر بسیار کم رنگ شده و اهمیت خود را از دست می دهد. مثال دیگر برای این موضوع میهمان نوازی مسلمانان عراقی است. مردم عراق با وجود اینکه از جنگ رنج می برند و خود مشکلات عدیده ای دارند، برای پذیرایی از زوار و برپایی راهپیمایی، ایثارگرانه ثروت خود را خرج می کنند و آن را عین پس انداز در راه خدا می دانند. در حالی که استقبال همین مردم از زوار در اوقات دیگر سال تفاوت زیادی با ایام اربعین دارد. اینها حکایت گر ظهور عقل خاصی در این ایام است که افراد با ملیت ها و فرهنگ های گوناگون را به نحوی عمیق به هم پیوند می زند و امکانی را برایشان به وجود می آورد که در چند روز محدود به دور از زندگی هر روزی خودشان نحوی دیگر از

می شود احساس می کنیم نفعی که برای آنها دارد برای ما ندارد. یعنی در جامعه آنها به راحتی به پا می شود و جامعه را به جلو می برد اما در جامعه ما با هزار مشقت و

توصیه به پا می شود و گرهی از کارمان را نمی گشاید. (این بحران در بسیاری از مسائل دیگرمان از جمله علوم انسانی، تکنولوژی، نهاد های اجتماعی و ... وجود دارد). اصل مشکل اینجاست که ما اراده کرده ایم که آزاداندیشی به راه بیاندزیم بی آنکه بیاندیشیم این پدیده چه ضرورتی دارد. هرگز برای ما مطرح نبوده و نیست که درخت اندیشه در چه زمینی می روید. اندیشه در پس پرسش قرار دارد، مگر در جامعه ای که اهالی آن برای پرسش های خود پاسخی از پیش تعیین شده دارند اندیشه محلی از اعراب دارد؟

آنچه آزاداندیشی نیاز دارد تفکر فروتن حقیقت جوست و آنچه ما با آن مواجهیم تفکر مدعی پاسخگو است. امروز چنین به نظر می رسد که هر گروهی و حزب و جریان و جمعیت پاسخ پرسش هایمان را می داند فقط مسئله این است که برویم از آنها بپرسیم و اجرا کنیم. طبیعی است چنین جوی نه تنها مجالی برای رشد آزاداندیشی به وجود نمی آورد بلکه خود قاتل آن می شود. در فضایی که ایدئولوژی خیر و شر را مشخص می کند و همواره پاسخی از پیش مشخص برای سوال هایمان دارد گوشه ای برای شنیدن حرف دیگران وجود ندارد و از این فاجعه بارتر اینکه طرفین با گاردی قبلی به مصاف سخنان طرف دیگر می روند و گاهی با برچسب هایی نظیر التقاطی، ایدئولوژی زده، غیراصیل و ... بار تامل در گفتارها را از روی دوش خود بر می دارند. این فضا خود هر لحظه ندای مرگ بر آزاداندیشی سر می دهد و احیاناً اگر چنین برنامه ای شکل بگیرد فضا آن را نابود خواهد کرد.

جلسه هر کس حفظیات خودش را با آب و تاب بیان می کند و نوبت به دیگری که می رسد تمام حواسش را جمع می کند تا ضعیفی در سخن او پیدا کند و آن را پیراهن عثمان کند و به این ترتیب پیروز میدان باشد. اگر چه این فضا و چند هزار دانشجویی که ده تایشان هم نیامده بودند به اندازه کافی مسئله های مهم و قابل بحثی هستند اما مسئله من چیز دیگری است: آنچه برای من مطرح هست این است که تا چه میزان امکان اندیشه آزاد وجود دارد؟ ممکن است عده ای پاسخشان اینگونه باشد که امکان اندیشه آزاد وجود ندارد چرا که مصلحت های سیاسی و حکومتی زبان برخی از نمایندگان شکل ها را بسته است. اما آنچه مشهود بود اینکه نه تنها هیچ یک از تریبون داران محدودیتی نداشتند بلکه به راحتی از خط قرمز های موجود در جامعه عبور می کردند. پس مسئله چیست که کودک آزاداندیشی که هر چندسال یک بار که با هزار نذر و نیاز متولد می شود، بی رمق است و مدت کوتاهی بعد از تولد در آغوش مرگ آرام می گیرد؟ می گویند مردم یونان در خیابان هایشان سکو هایی گذاشته بودند و هر عصر جوانان جمع می شدند و در باره موضوعات گوناگون به گفت و گو می پرداختند. چه می شود که از دل تمدنی این اشتیاق به گفت و گو به وجود می آید و ما سالهاست که در حسرت دیالوگ و آزاداندیشی مانده ایم؟ بحران عظیم ما در این روزگار این است که هر مسئله ای را از میانه راه آغاز کرده ایم. فی المثل جامعه غرب را دیده ایم با این حجم از گفت و گو و تضارب آرا، به نظرم رسیده که خوب است چنین بساطی را در مملکت خودمان هم به پا کنیم. اما همین که به پا

داستان از اینجا شروع می شود که هر سال -روندی که احتمالاً در آینده نیز ادامه خواهد داشت- مسئولین دانشگاه جلسه ای می گذارند و همه به نوبت از ضرورت آزاداندیشی صحبت می کنند. آنها

برای آنکه مطمئن شوند که مخاطب اهمیت بحث را درک کرده است چند سخن از رهبری و چند نمونه از غرب را ضمیمه کارشان می کنند تا خیالشان راحت شود که هیچکس اهمیت این بحث را انکار نمی کند. بعد از اینهمه تاکید از بالا به پایین جماعتی به این فکر می افتند که سلسله جلساتی تشکیل دهیم و در آن آزاد بیاندیشیم. به این ترتیب کودک آزاد اندیشی متولد می شود. بلافاصله بعد از این تولد سفارشی از همه تشکل ها دعوت می شود که بیایند و گفت و گو کنند و دانشجویان مشتاق ناظر آنها باشند، اما در همان ابتدای امر دو نکته ناظر بیرونی را می آزد و گمان او را به این سمت می برد که این کودک مرده متولد شده است. اولی فضای حاکم بر اندیشه آزاد نمایندگان تشکل ها و دومی دانشجویان مشتاق غیر تشکلی که با تقریب خوبی تعدادشان نزدیک به صفر است. ممکن است یکی بگوید فضای حاکم بسیار هم خوب بود همه آمده بودند، بدون هیچ ترسی حرفشان را زدند، عدالت در زمان ها رعایت شد و چه بسا هیچ تشکلی ناراضی نبود. در نگاه اول حق با اوست اما مگر قبل از جلسه آزاداندیشی تشکل ها حرفشان را نمی زدند؟ اتفاقاً اصل مشکل همین جاست، هر که می آید حرفش را می زند و می رود. اگر درک فضا برای کسی دشوار است یک استادیوم فوتبال را تصور کند منتها با پنج تیم و پنج رنگ طرفدار و یک دروازه. در چنین فضای بلبشویی هر کس دغدغه این را دارد که توپش را وارد دروازه کند، فارغ از اینکه چگونه بازی کند. امروز فضای آزاداندیشی حاکم شبیه میدان بالاست هر نماینده تشکلی قبل از جلسه چند مناظره از هم فکراشان می بیند و در روز

در حسرت آزاد اندیشی

جلسه ارائه و مباحثه کتاب

«اربعین حسینی، امکان حضور در تاریخی دیگر»

اثر استاد اصغر طاهر زاده

امروز عصر ساعت ۱۶:۳۰

دفتر تشکل دانشجویی آرمان

اربعین حسینی

اثر جدید
استاد اصغر طاهر زاده

امکان حضور در تاریخی دیگر

جلسه نقد و بررسی این شماره نشریه شدرات

خواهران

برادران

چهارشنبه ۱۲ آبان ماه ساعت ۱۶:۳۰

مکان: تشکل دانشجویی آرمان

چهارشنبه ۱۲ آبان ماه ساعت ۱۲:۳۰